

ندای اصفهان

تقریر درس خارج فقه آیت الله سید ابوالحسن مهدوی

کدخبر: 133540

28 اسفند 1399 در ساعت 9:03 ق.ظ

ندای اصفهان- حجت الاسلام جواد جلوانی

(مدرسه علمیه صدر بازار اصفهان)

در ادامه تقریر درس خارج فقه آیت الله سید ابوالحسن مهدوی (حفظه الله) و حواشی بر کتاب عروه الوثقی مورخ چهارشنبه ۱۵/۱۱/۹۹ به نظر طلاب و علاقه مندان می رسد.

جهت دریافت دروس قبلی اینجا را کلیک کنید.

کتاب الصلاة- فصل فی الصلاة المسافر- احکام نماز مسافر- مسئله ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم.

مسئله دوازدهم: اگر شخصی در کمتر از چهار فرسخ تردد داشت چه ذاهباً و چه جائیاً اما ترددش مزاتی تکرار شد، یعنی مثلاً در دو فرسخی وطن ۴-۵ بار همان طور می رود و برمی گردد که مجموعش به هشت فرسخ می رسد اما همه حرکتش بین دو فرسخ است این فرد نمازش شکسته نمی شود. بنابراین در جایی که ما می خواهیم ذهاب و ایاب را تلفیق بکنیم ناچاریم که مجموع از یک ذهاب و یک ایاب ثمانیه باشد. یک ذهاب همراه با یک ایاب اگر هشت فرسخ بود آن وقت کافی است.

در توضیح این مسئله یک جمله را عرض می کنم که این برای حکم جاهای دیگر هم مفید است و آن این است که مناط در صدق سفر از نظر عرف «بُعده عن الوطن» هست. چه زمانی می گویند که این شخص مسافرت کرد؟ وقتی که از وطن دور می شود. پس ملاک عدد چهار فرسخ یا هشت فرسخ تنها نیست، عرف دور شدن شخص از وطن است. بنابراین مثلاً اگر یک فرسخ یا دو فرسخ می رود اما در این دو فرسخ چندین بار تا یک فرسخ برمی گردد و دوباره می رود، مثلاً ده بار یک فرسخ برمی گردد و دوباره سر فرسخ دو می رود؛ مجموعاً ده فرسخ رفته اما دور از وطن نشده است و صدق عرفی ندارد. لذا در روایاتی که می گفت برید، صدق برید همین بود که دور از وطن می شد و چهار فرسخ از وطن دور می شد. بعد اجازه دادند که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد نه این که در یک مسافت دو فرسخی چهار مرتبه یا بیشتر برود و برگردد.

در عبارت هم که در عروه دارد «من ذهاب واحد و ایاب واحد ثمانیه» بهتر این بود که به جای «واو» «مع» ذکر می کردند گرچه کلمه مجموع کافی است اما در چنین مواقعی باید تسریع به معیت بشود من ذهاب واحد مع ایاب واحد ثمانیه.



مسئله سیزدهم: اگر یک بلدی دو طریق دارد که یکی دورتر است و آن دورتر به اندازه مسافت هست یعنی هشت فرسخ است، حالا این فرد اگر سلوک و حرکت از ابعد می‌کند نمازش شکسته می‌شود چون فرض بر این است که هشت فرسخ می‌شود و اگر سلوک از مسیر اقرب می‌کند نمازش را کامل می‌خواند مگر این که آن سلوک راه اقرب چهار فرسخ یا کمتر باشد و تصمیم داشته باشد که برگشتش را از مسیر ابعد برگردد که آن به اندازه مسافت باشد که باز در این صورت می‌گویند باید نماز را شکسته بخواند.

در این فرمایش سید باز تکرار می‌کنم که ظاهر آن است که واجب است ذهابش به اندازه برید باشد چنانچه در بعضی روایات بود یا اربعه الفراسخ باشد چنانچه در بعضی احادیث بود البته به شرطی که مجموع ثمانیه الفراسخ باشد یعنی ما یک دور شدن بعد از وطن به اندازه چهار فرسخ می‌خواهیم که این قطعاً باید باشد چون کمتر اصلاً بعد عن الوطن نمی‌شود. ثانیاً عدد هشت فرسخ را هم در مجموع می‌خواهیم زیرا اگر رفتش چهار فرسخ بود و برگشتش سه فرسخ باشد دیگر مجموع هشت فرسخ نیست و نمازش کامل است.

یک ایراد به سید در این عبارتشان داریم که می‌گویند «مگر این که رفت او اربعه یا اقل باشد»، این «اقل» را نمی‌توانیم بپذیریم. اگر رفتش (یعنی همان ذهاب) اقل اربعه باشد یعنی بعد عن الوطن به اربعه الفراسخ پیدا نکرده و نه صدق برید دارد نه صدق اربعه الفراسخ دارد و نمازش هنوز کامل است.

ایراد دیگری که وجود دارد این است که ایشان مسئله را طوری تصور کردند که آن طریق دوم خودش هشت فرسخ است، اگر طریق دوم هشت فرسخ است ما دیگر اصلاً کاری به طریق رفت نداریم رفتش می‌خواهد از اربعه یا اقل باشد یا بیشتر باشد خود آن برگشت نماز را شکسته می‌خواند، فقط باید بگوییم در خود مقصد باید چه کار کند.

دقت کنید از آن مسیر کوتاه‌تر حرکت می‌کند در این صورت وقتی که به کمتر از چهار فرسخ رسید که سید گفت که اگر به سه فرسخ هم برسد دیگر نماز شکسته است و ما می‌گوییم که نه! اگر به سه فرسخ رسید و خواست برگردد در خود سه فرسخ نماز هنوز کامل است که مقصد است اما وقتی که حرکت به سمت وطن می‌کند چون هشت فرسخ یا بیشتر است اینجا نماز شکسته می‌شود.

مسئله چهاردهم: اگر یک مسافتی مستدیره بود و به شکل دایره وار دور شهر مسافرت می‌کند. مسافت‌های مستدیره ملاک ذهاب و ایابش چیست که ما بخواهیم عدد فرسخ را مشخص بکنیم؟ صاحب عروه می‌فرماید ذهاب وصول به مقصد است و ایاب وصول به بلد هست. با توجه به این صدق موضوعی که دارند بیان می‌کنند، حکم این می‌شود که اگر مجموع مسافت هشت فرسخ شد طبق نظر سید کفایت می‌کند که نمازش را شکسته بخواند ولو مسیر ابتدایی‌اش تا مقصد که می‌رود کمتر از چهار فرسخ باشد. طبق نظریه دوم باید حتماً از مبدأ سیر تا مقصد چهار فرسخ باشد و مجموع هم به اندازه مسافت باشد.

سه نکته را در این فرمایش مطرح می‌کنیم.

نکته اول همان صدق موضوعی است که باید بگوییم صدق عرفی در سفر همین است که ایشان فرمودند که ذهاب تا مقصد است و ایاب هم همین طور است. لذا ما باید ملاک ذهابمان را در مقصد حساب بکنیم و از نظر فلسفی تا مقصد اگر چهار فرسخ یا بیشتر بود این ملاک حساب می‌شود.

نکته دوم این است که در مسافت‌هایی که مستدیره هست همه مسیر مقابل بلد قرار می‌گیرد چون دایره هست. این را از این جهت عرض می‌کنم که حضرت امام (ره) می‌فرمایند که ما تصور می‌کنیم که حرکت وقتی به آن نقطه مقابل بلد رسید آن ملاک در اربعه الفراسخ است نه مقصد، یعنی مقصد را قبول ندارند که جناب سید در عروه بیان می‌کنند، می‌گویند ملاک مقصد نیست ملاک آن نقطه‌ای است که مقابل بلد می‌رسد.

به حضرت امام عرض می‌کنیم که ما فرضمان مسافت مستدیره است، مسافت مستدیره کلش نقطه مقابل بلد است و قبل و بعد ندارد، می‌گوییم قبل از مقصد به نقطه مقابل بلد می‌رسیم یا بعد می‌رسیم. ظاهراً ایشان مستدیره را تصور نکرده اند و تصورشان این بوده که مسافت یک مقدار به سمت جلو می‌رود و بعد دور می‌زند. در هر صورت از نظر عرفی آنچه که حضرت امام بیان می‌کنند صحیح نیست که ایشان نقطه مقابل بلد را صدق عرفی می‌خواهند بگیرند، البته از صدق عرفی اسم نمی‌آورند ولیکن ما چون مسافر را به صدق عرفی می‌دانیم که می‌گوییم این آقا سفر کرد، می‌گوییم کجا رفت؟ عرف این را می‌گوید. عرف سؤال می‌کند می‌گوید او کجا رفت؟ لذا در جواب می‌گوییم مقصد فلان جا است. آن مقصد انتهای سفر می‌شود و این ملاک هست.

نکته سوم: از همین جا می‌خواهم مطلب دیگری را عرض بکنم و آن اینکه مسافت مستدیره اگر بخواهد دائماً باشد آن هم غلط است. چطور سید مسافت مستدیره را به شکل دائمی تصور کردند؟ اگر به شکل دائمی باشد شخص از وطنش اصلاً دور نمی‌شود که به دایره برسد، قطعاً کسی که بخواهد از وطنش مسافرت بکند باید یک مقدار از وطنش دور بشود، مستقیم باید برود نه دایره‌وار. بعد از این هم که به دایره رسید دیگر این نزدیک به بلد نیست و اگر دائماً در دایره حرکت بکند آن نقطه مقابل بلد که امام گفتند وجود ندارد و اگر دائماً در دایره حرکت بکند باز نزدیک به بلد نمی‌شود و نمی‌تواند برگردد.

لذا برای بازگشت نیاز به انحراف قلیل داریم، باید یک انحراف کمی پیدا بکند تا بتواند به وطنش برسد. این را از این جهت عرض می‌کنم که وجهی برای صحبت علامه آیت الله العظمی خوئی (رض) نیست. ایشان مطلب دیگری را می‌فرمایند، می‌گویند کفایت می‌کند مجموع دایره ثمانیه الفراسخ باشد و ایشان وجود مقصد را در بین این دایره یا عدم وجود مقصد را قبول ندارند؛ می‌خواهد مقصد باشد یا نباشد، می‌گویند دایره ملاک است.

به ایشان عرض می‌کنیم اولاً اگر بخواهد دائماً در دایره باشد نه از وطن به دایره می‌رسد و نه از دایره می‌تواند به وطن برگردد و یک انحراف جزئی باید در یک جا باشد و ثانیاً عرف این را نمی‌گوید، کسی که همین طور در دایره می‌رود و به یک مقصدی

می‌رسد و دنبال کارش در مقصد می‌رود عرف آن‌جا را نهایت سفر می‌داند. لذا باید مقصد را ملاک قرار بدهیم زیرا نیاز به صدق عرفی داریم.

مسئله پانزدهم: این مورد خیلی مسئله مهمی است و فایده زیاد دارد و آن مبدأ حساب مسافت است.

وقتی می‌خواهیم کیلومتر مسافت را حساب بکنیم، مبدأ را از کجا بگذاریم؟ می‌فرمایند آخر بیوت در بلد یا دیوار بلد اگر دیوار دارد که قدیم مرسوم بوده دور شهرها برای امنیتش دیوار می‌کشیدند. اگر دیوار دارد از همان دیوار حساب می‌کنیم اگر ندارد آخرین بیوت آن‌جا را حساب می‌کنیم.

منتها سید می‌فرمایند این دیوار یا آخرین بیوت نسبت به بلدان صغار و متوسطات است و الا بلدان کبیره ملاکش این نیست که برود از شهر خارج بشود، چون بلد کبیره است باید محله خودش را ملاک قرار بدهد. آخرین محله در بلدان کبار که بزرگ بودنش خارج از عادت و بیش از حد بزرگ است.

وقتی مثلاً یک شهر بزرگی دارای ده محله است از محله اول که خارج می‌شود مسافرتش آغاز می‌شود. آن وقت می‌فرمایند احوط آن است که اگر در همین شهرهای بزرگ مسافت از آخر بلد نمی‌رسد اما از محله می‌رسد، اگر از آخر محله حساب بکند که تا محله دیگر و چهار فرسخ یا بیشتر رفته است اما اگر آخر شهرش را نگاه بکند چه بسا اصلاً از شهر خارج نشده و اگر از شهر خارج شده دو فرسخ خارج شده است. اول سید فرمودند که ملاک آخر محله است ولیکن بعد می‌گویند احوط در چنین جایی که از شهر کمتر خارج شده بلکه از محله کامل خارج شده احتیاط واجب می‌کنند که این‌جا را جمع بخواند.

ما در این مساله خیلی نکته داریم و به اندازه‌ای که فرصت باشد **چند نکته** است که عرض می‌کنم؛

نکته اول این است که ظاهراً شخص مادامی که در بلد هست این را می‌گویند عرفاً حاضر است و عرف می‌گوید که اصلاً سفر نکرده و اسم مسافر بر او صدق نمی‌کند ولو این که از یک محله خارج شده و به محله دیگر رفته است. ما باید نگاه به صدق عرفی بکنیم، عرف این است که این آقا از این محله به محله دیگر رفته و نمی‌گوید که مسافرت کرده است.

نکته دوم این است که گاهی بلاد متعدد است و درطول زمان متصل به یکدیگر شده و اتصالش هم از خارج هست. من مثال می‌زنم به بعضی از قسمت‌های شمال ایران که در قدیم شهرها بین یکدیگر فاصله داشت اما به مرور زمان این شهر با شهر دیگر وصل شده‌اند و دیگر بیابانی بینش نیست. این‌جا ما قبول داریم که باید عرف حکم بکند، این که وقتی از بلد اول خارج می‌شود دیگر او مسافر است منتها این غیر از آن بلاد کبیره است؛ این‌جا باید بگوییم بلاد متعدد است و نشانه اش آن است که عنوان بلد متعدد است مثلاً پنج اسم به عنوان پنج شهر به خلاف محلات است. محلات متعدده هم از داخل متصل شده است.

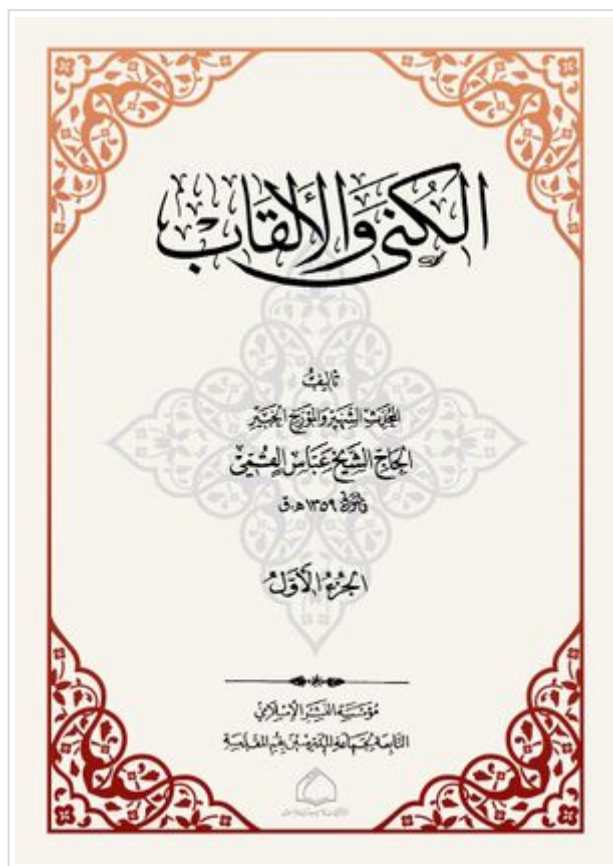
دقت کنید محله‌ای اول بوده که عدد انسان‌هایش مثلاً هزار نفر بوده و کم‌کم دو هزار نفر یا پنج هزار نفر شده محل از درون متصل می‌شود.

نکته سوم این است که برای محلات متعدده جامعی وجود دارد. جامع اش چه چیزی است؟ آن بلدی است که به اسم واحد است مثلاً کل شهر تهران را تهران می‌گویند ولو دارای پنج محله بزرگ هم باشد اما یک جامع به نام «تهران» دارد و از این جهت می‌خواهم عرض بکنم که از این محله اگر به محله دیگر برود صدق عرفی سفر نیست. اینکه حضرت امام(ره) این‌جا را قائل هستند که مسافر است به اعتقاد ما نیست. دلیلش هم همین است که وقتی از این محله به محله دیگر می‌رود این را عرف

نمی‌گوید که مسافرت کرده و محله‌ها از درون بزرگ شده‌اند و این غیر از شهرهای شمال است که پنج شهر بوده و هرکدام ۲۰ کیلومتر یا ۳۰ کیلومتر بینش فاصله بوده اما به مرور زمان ۲۰ کیلومتر وسط خانه ساخته شده درعین حال اسم شهرها متعدد است و جامع ندارد که بگوییم همه این‌ها یک اسم است، اسمی فرق می‌کند. تا یک نفر حرکت می‌کند و از یک شهر به شهر دیگر می‌رود عرف می‌گوید او به شهر دیگر رفت.

لذا زمانی توسعه از بیرون و یک زمانی از درون است. آنجایی که دو شهر به هم وصل می‌شود از بیرون توسعه پیدا کرده است و الا قبلاً ۳۰ کیلومتر فاصله بود و کم‌کم از بیرون فاصله‌ها کم شد. اما آنجایی که محله‌ها به یکدیگر وصل است و محله‌ها از درون به یکدیگر وصل شده است عرف آنجا را دو اسم شهر نمی‌گذارد و صدق عرفی هم ندارد.

برای این‌که این بحث واضح‌تر بشود این را عرض کنم که در کتاب «الکُنْی وَّالْأَلْقَاب» تألیف شیخ عباس قمی راجع به بغداد در زمان ابتدای تاسیسش (یعنی همان زمان ائمه) می‌گوید که شهر بغداد خیلی بزرگ بوده و می‌گوید ۶۰ هزار حمام داشته است و ۳۰۰ هزار مسجد داشته است. من نمی‌توانم باور بکنم که ۳۰۰ هزار مسجد داشته چون خیلی زیاد است ممکن است این عدد یک مقدار مبالغه آمیز هم باشد اما شهر در آن زمان خیلی بزرگ بوده و وسعتش را می‌گوید ۷۵۰ جریب بوده است البته همان‌جا توضیح می‌دهند که هر جریب تقریباً یک کیلومتر مربع است. چنین شهری اگر واقعاً جزء بلاد کبیره بود ائمه (ع) باید در همان زمان حکم مسافر در شهر بغداد را با شهرهای متوسط یا کوچک فرق می‌گذاشتند، درحالی‌که می‌بینیم مطلق بیان کرده‌اند.



نکته چهارم این است که اگر شخص در بیابان باشد آن‌جا سفر از اولین گامی که برمی‌دارد آغاز می‌شود این را هم باید این‌جا مطرح کنیم.

نکته پنجم فرمایش حضرت امام (ره) هست. ایشان می‌فرمایند که در بلاد کبیره شخص وقتی از منزلش خارج می‌شود دیگر صدق سفر می‌کند. با این توضیحی که دادیم دیگر وجهی برای کلام ایشان نیست، ما می‌گوییم صدق سفر آن بود که در روایت

ضرب فی الأرض می‌گفت و در بلاد کبیره کسی را که از یک محله به محله دیگر می‌رود نمی‌گویند که مسافرت کرده و ضرب فی الأرض کرده و دور از وطن شد بلکه اصلاً کل تهران را می‌گویند وطن اوست نه محله او.

نکته ششم این است که ملاک در مبدا همان عمارت‌هایی است که برای سکنی گذاشته‌اند. البته ما می‌گوییم اشکال ندارد که دیوار را ما مبدا بدانیم اگر آن سور هم قریب به سکنی باشد مثلاً آخرین بیوت که تمام می‌شود مثلاً ۵۰۰ متر آن طرف‌تر آمده‌اند دیوار شهر را گذاشته‌اند. ۵۰۰ متر عقب‌تر می‌گذارند عرف این ۵۰۰ متر را هم جزء شهر می‌داند بنابراین اگر آن دیوار به سکنی قریب باشد اشکالی ندارد و عرف هم همین را می‌گوید اما اگر دور باشد مثلاً یک شهر بوده که سورش را هم گذاشته‌اند اما به مرور زمان ۵ کیلومتر یا ۶ کیلومتر از خانه‌ها نسبت به آن طرف خراب شده و دیگر کسی آن طرف نرفته اما هنوز آن سور مشخص است. ۱۰ کیلومتر ۲۰ کیلومتر بیرون شهر که می‌رویم به دیوار شهر می‌رسیم و دیگر ما نباید این را به عنوان آخر شهر حساب بکنیم.

نکته هفتم مزارع و بساتین هست یا حتی پادگان‌های نظامی، این‌ها معیار در سور نیست، آنچه معیار در شهر هست باید خود مکان‌های سکنی را که عمارت است یا گفتم اگر قریب به عمارت‌ها خود سور باشد این را می‌توانیم به عنوان حکم شرعی برای ابتدای حساب کردن مسافت حساب کنیم.

انتهای پیام/

برچسب‌ها: جواد جلوانی، درس خارج فقه، سید ابوالحسن مهدوی، کتاب عروه الوثقی، مدرسه علمیه صدر بازار، مسافرت

برگرفته از ندای اصفهان: <https://nedayeesfahan.ir>